

جنگ و جهاد از پاکستان تا افغانستان

-2- (استاد صباح)



آن زخم کدام است که درمان نشود؟
آن غم کدام است که جبران نشود؟
خائین خائیف است اگر عمری بگذرد
ویرانه ها برد ست او آبادان نشود.

در سال ۱۳۷۱ خورشیدی دولت مجاهدین به ریاست صبغت الله مجددی وارد کابل گردیده و سپس برهان الدین ربانی جایگزین آن شد. این حلاوت و شیرینی عمری کوتاه چون حباب داشت. چرا که در سومین روز این پیروزی در حالی که شلیک های شادمانه تفنگها همچنان ادامه داشت، به یکباره لوله تفنگ از آسمان به سوی یکدیگر نشانه رفت تا بار دیگر تراژدی خونین جنگ و کشتار وقصه تلخ در بدری ادامه یابد. دور قیب یعنی مسعود و ربانی و گلبدین حکمتیار جنگ با یکدیگر را تدارک دیدند و به تدریج دیگر گروه ها و رقبای را نیز در این جنگ، کشتار، ویرانی و بی سرنوشتی سهمیم کردند. حاصل این ستیز و تضاد جدید تحمیل چهار سال جنگ، ویرانی شهرهایی چون کابل، قندهار، مزار شریف، بتهای بامیان و دهها شهر دیگر، کشتارده ها هزار نفر، افزودن برانبوه معلولان و مجروحان و تداوم مهاجرت و یاس و ناامیدی بود. از این تضاد و جنگ، فرزندی متولد شد که طالبان نام گرفت.

جهاد افغانستان باعث تحقق رویایی شد که تا دهه ی هشتاد مطلقاً ذهنیت محافظه کاران جدید ارزیابی می شد. این رویا، اشغال نظامی خلیج فارس و میدان های نفتی آن بود. رابطه ی مستقیمی میان جنگ علیه مردم افغانستان و حضور جاری ارتش ایالات متحده در آسیای مرکزی، و سایر نقاط نفت خیز دیگر وجود دارد. برای وارد کردن ایالات متحده در بخش هانی از جهان که تا دهه ی هشتاد خارج از دایره ی نفوذ آمریکا قرار می گرفتند، جدالی سخت در گرفته بود. این جدال، از سال های ۱۹۸۰ که جهادی های افغانی از ایالات متحده، چین و اسرائیل اسلحه گرفتند تا علیه اردوی سرخ بجنگند، آغاز شد، به سال های ۱۹۹۰ که جنبش طالبان با حمایت مستقیم ایالات متحده و انگلیس به وجود آمد، کشیده شد، و تا امروز هم که ایالات متحده با ایجاد جنگ دیگری در افغانستان، راه های دخالت وسیع خود در جمهوری های تازه استقلال یافته ی آسیای میانه را هموار می کند، ادامه دارد.

سرمایه گذاری سیا و استخبارات انگلیس از طریق پاکستان برای جهادبهدار سال ۱۹۸۴ به ۲۵۰ میلیون دالر رسیده بود « یعنی در همان حدی که در سال های پیش از آن انجام شده بود»، اما پس از آن بود که این سرمایه گذاری سربه آسمان زد: در سال ۱۹۸۶ به ۴۷۰ میلیون دالر، و در سال ۱۹۸۷ به ۶۳۰ میلیون دالر رسید. ایالات متحده، به سختی کوشید تا کشورهای دیگر، از جمله چین را وارد دعوا کند. بنا به گزارش «چارلز فریمن» که سفیر ایالات متحده در چین بود، « از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۴ چین به ارزش ۶۰۰ میلیون دالر اسلحه به افغانستان فرستاد.»

ویلیام کیسی ریس سیانه تنها سرمایه‌گذاری برای جنگ افغانستان را توسعه داد، بلکه هدف‌های جاه طلبانه اش را نیز گسترش داد. حالا دیگر سیانه به پیروزی می‌اندیشید و سلاح‌های تخریبی و دلفریب بیشتری را برای مجاهدین تامین می‌کرد، که از آن جمله می‌توان از راکت‌های زمین به هوای ستینگر نامبرد که توانستند ضربه‌های کاری به طرف درگیر بزنند و ابعاد تخصص را تعمیق کنند. وقتی جهاد توسعه یافت، سیل مسلمانان متعصب عرب، از کشورهای مختلف اسلامی، به پاکستان برای جهاد افغانستان سرازیر شد.

کشورهای مختلف عربی، از جمله مصر و عربستان سعودی، چون سازمان‌های بین‌المللی طیف راست اسلامی - مثل اخوان المسلمین، اتحادیه جهانی مسلمانان، جماعت تبلیغی به مثابه سازمان مسیونرهای اسلامی که مرکز شان در پاکستان بود، کارزارهای را برای سربازگیری از جهادی‌ها آغاز کردند.

بدین گونه بود که رویاهای اسامه بن لادن برای وحدت گروه‌های بنیادگرای اسلامی، بسیج آنان در سراسر جهان برای یافتن جنگجویان مسلمان، انتقال آنان به پاکستان و قاچاق کردن شان به افغانستان برای پیوستن به جهاد، تحقق یافت. یک تحلیلگر عربی نوشته است: «به بسیاری از آن خشک‌اندیشان مسلمان گفته شده بود که برای مطالعات و تحصیلات مذهبی به پاکستان می‌روند» و می‌نویسد: «عموماً در طول شش هفته آموزش مذهبی برای طلابی که از نقاط مختلف جهان به پاکستان آمده بودند، پیشنهادی در مورد آموزش فوری نظامی به آنان داده نمی‌شد. حتی سخنی هم از جهاد علیه روسیه یا دولت کابل به عنوان دشمنان خدا به میان نمی‌آمد. این مسائل، پس از آن دوره‌ی شش هفته‌ای مطرح می‌شد. در این مرحله، افسران سرویس اطلاعاتی پاکستان (آی‌اس‌آی) که معمولاً مفتی بودند، ظاهر می‌شدند و از موقعیت و فرصت برخورداری طلاب از آموزش‌های نظامی سخن می‌گفتند. بدین گونه بود که امکانات آموزش‌های نظامی برای هزاران جنگجویی که از الجزیره، مصر، سودان، عربستان سعودی و سایر کشورهای اسلامی به پاکستان رفته بودند، فراهم می‌شد.

به قول احمد رشید روزنامه‌نگار پاکستانی و نویسنده کتاب «طالبان»، بین سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۹۲، سی و پنج هزار اسلام‌گرا تندرو از چهل و سه کشور، در جریان جنگ و عواقب جنگ، دوش به دوش مجاهدین ماشه را می‌فشاردند و ده‌ها هزار جهادی دیگر در پایگاه‌های که ضیاء الحق در مرز پاکستان و افغانستان برپا کرده بود، آموزش نظامی می‌دیدند «احتمالاً صد هزار مسلمان تندرو با پاکستان و افغانستان رابطه‌ی مستقیم داشتند و زیر نفوذ سیانه و آی‌اس‌آی بودند.» بعضی از آن‌ها برای مجاهدین استخدام می‌شدند، در ایالات متحده و جوامع عربی و اسلامی مستقر شده بودند. تردیدی وجود ندارد که حمایت ایالات متحده از مجاهدین، که بیشترش به جیب اسلام‌گرای تندخو و تندرو می‌رفت، اشتباه فاجعه‌بار بود. این حمایت افغانستان را ویران کرد، به سقوط دولت انجامید و به اقتدار منطقه‌ای وسلطه‌ی جهانی جنگ‌طلبان اسلام‌گرا و سایرین ره‌برد. این حمایت منجر به ایجاد شبکه‌ی جهانی از جنگجویان اسلامی که عالی‌ترین آموزش‌های نظامی را دیده بودند، در کشورهای بسیاری شد که شدیداً وابسته به اسامه بن لادن بود که به زودی سازمان القاعده را تشکیل می‌داد.

این حمایت ملتی متلاشی از خود به جا گذاشت که تبدیل به القاعده و سایر اشکال تروریست شدند. و باعث ایجاد شرایطی شد که سرویس اطلاعاتی پاکستان در لوای آن امکانات رشد طالبان را در سال‌های ۱۹۹۰ فراهم آورد. هنوز هم مدافعان جهاد، حتی آنانی که در سال ۲۰۰۵ به جنگ جهانی علیه تروریسم، و مستقیماً گروه‌های اسلامی، وفا دارند، هم چنان بر آنند که آن سیاست درست بود. «دانیل پاپیس» سرسخت‌ترین مدافع مبارزه با گروه‌های اسلام‌گرا و پسر «ریچارد پاپیس» که در نخستین سال‌های دولت رونالد ریگن با «گروه کارملیت‌ها» همکاری می‌کرد، می‌گوید «من فکر می‌کنم در آن زمان بسیار درست عمل کرده‌ایم.» در آن سال‌ها، دانیل پاپیس از مقام‌های ارشد وزارت امور خارجه و شورای امنیت ملی بود و با ظنن نظریه‌ی «واین برگر» در معامله با شیطان، می‌گوید: «ما از استالین در مقابل هیتلر حمایت کردیم. به انتخاب‌های دنیای واقعی باید توجه کرد.»

به نظر پاپیس، نظامی‌ترین افراد در میان مجاهدین، بهترین جنگجویان بودند «به هر صورت، تندروترین اسلام‌گرا، ضد شوروی‌ترین شان بودند.» «استیفن س. کوهن» که در سال‌های ۱۹۸۰ از مقام‌های ارشد وزارت امور خارجه بود، در این مورد که بسیاری از کارکنان کشته‌های ایالات متحده در جنگ افغانستان، از جمله مقام‌های سیا و معماران سیاسی چه نظری داشتند، می‌گوید «کسانی که ما از آنان حمایت می‌کردیم، از کثیف‌ترین، کریه‌ترین و زشت‌ترین نوع خشک‌اندیشان مذهبی بودند. بعد از حمله اردوی آمریکا به افغانستان و در پی حادثه ۱۱ سپتامبر هسته القاعده دیگر بار در نزدیکی مرزهای پاکستان گرد هم آمد، آنها به منطقه قبیله نشین مراجعه کردند و در سرحدات پشاور که زادگاه این گروه بود، به تقویت قوای خود پرداختند. در نخستین سال‌های پس از ۲۰۰۱ نیروهای پاکستان و آمریکا بارها شمار زیادی از رهبران بزرگ القاعده را دستگیر کردند اما مدت‌ها می‌گذرد دیگر هیچ چهره برجسته و شاخصی از طالبان در پاکستان کشته و یا دستگیر نشده است. پس از یازدهم سپتامبر، واشنگتن متناسب با حال و هوا و خواست تصمیم

گیرندگان و بدون آن که ارتباط زیادی با تهدیدهای « واقعی » داشته باشد، تنها با متمایز ساختن « آنانی که با ما هستند » و « آنانی که علیه ما هستند » تعریف جدیدی از تهدیدها و دشمنان نامتعارف ارائه داد.

از این تضاد و جنگ، فرزندی متولد شد که « طالبان » نام گرفت. عصر طالبان در تاریخ معاصر افغانستان سیاه ترین دوره این کشور نامیده شده است. عصری که تاجر، اقیون و تروریسم نه تنها مردم افغانستان که تیغی بر گلوئی تمامی بشریت شد و به رغم سرنگونی رژیم این گروه متحجر، تاوان و پیامدهای حضور آنان همچنان ادامه دارد و همچنان قربانی می گیرد. حادثه یازده سپتامبر که بیش از سه هزار شهروند بیش از ۶۰ کشور جهان را در کام مرگ فرستاد، موجب شد تا « انفعال » جهانی در قبال پدیده هایی چون طالبان و تروریسم به « تحرک » تبدیل شود. در افغانستان نیروهای مرتجع و بنیادگرا همیشه در تلاش هستند که نهاد های مدنی و دموکراتیک را در نطفه نابود سازند. ما هنوز نه دموکراسی را تجربه کرده ایم و نه سکیولاریزم.

برای اولین بار در تاریخ کشور ما مشروطه خواهان تلاش ورزیدند روزنه هایی از دموکراسی را و روشنگری را بر روی مردم بگشایند و قهرمان ملی امان الله خان تلاش ورزید اولین قدم های در زمینه سکیولاریزه کردن جامعه بردارد. اما خادم دین رسول الله نه تنها که نوزاد سکیولاریزم را حلق برید بلکه راه را برای استبداد نادر خانی باز کرد. و حاکمان مرتجع تا که توانستند از دین مردم سود بردند و خود را نماینده خدا اعلان نمودند و... و بنیادگرایان اسلامی در دهه هفتاد هجری خورشیدی نشان دادند که چگونه دین را می توانند برای برآوردن امیال شوم شان به کار گیرند. آنان با پیروزی تنظیمی خویش نشان دادند که دین شان وسیله رسیدن به قدرت نامشروع شان است و نه رابطه اخلاقی انسان با خداوند. آنان تا که توانستند به نام مذهب کشتند، دریدند، خوردند و مستی کردند. آنان زیر پرچم اسلام خون هفتاد هزار کابلی را ریختند، بردختران تجاوز کردند، به اسیران ادرار خوراندند و رقص بسمل تماشا کردند و تازیانه زدند، دست بردند و قتل عام کردند. اما اینک با پروژه دموکراسی که بی پنجاه و دو با خود آورده است آنان نیکتایی زده اند و با دهل دموکراسی رقصیدن گرفته اند و از دموکراسی اسلامی و دموکراسی شرقی بحث می کنند. اما باید دانست و آنان می دانند که پایکوبیدن و دست افشاندن به نام دموکراسی اسلامی و شرقی فقط آب درهاون کوبیدن است و به هر قیمتی قدرت ماندن.

بررسی علل نا کارآمدی تنظیم های جهادی در راستای دولت سازی و دولت داری از جهت دارایی اهمیت است که این احزاب در طول بیش از سه دهه از حیات سیاسی خویش از چه رویکرد ها و چرخش های مثبت و منفی بر خوردار بوده که از این حیث می تواند در عملکرد و فعالیت های این تنظیم ها تاثیرگذار باشد. و از سوی دیگر بحث آسیب شناسانه از عملکرد مجاهدین و احزاب جهادی یکی از مباحث پیچیده و پرابهامی است که در دیدگاه های مختلف، با ناهمگونی و تفاوت مورد بررسی و ارزیابی قرار می گیرد. نقش مجاهدین در پروسه دولت سازی و دولت داری، در کمبود ها، ناتوانیها و ناکامی های آنها مشخص می شود؛ اما نکته قابل تحلیل در این پروسه، ریشه یابی و درک دلایل و عوامل این ضعف ها و شکست ها است.

از جانب دیگر نمی توان دلایل و عوامل ضعف و شکست مجاهدین را در یک عامل محدود کرد و یا آن را از یک زاویه خاصی تحلیل نمود. این ضعف ها و ناکامیها به عوامل مختلف داخلی و خارجی بر می گردد. گرچه مجاهدین یا حد اقل برخی از عناصر و گروه های از مجاهدین در ریشه یابی ناتوانیها و ناکامیهای خود در درجه اول به مسایل احساسی، عاطفی، تنظیمی، قومی، ناتوانی رهبری، تمامیت خواهی و انحصار گرایی، قدر طلبی و ناپختگی در مسایل سیاسی و... جنگ می زنند که این عوامل در جای خود قابل بررسی است و در نا کامی مجاهدین نقش عمده دارد، اما افراد و حلقه های دگراندیش و مخالف افکار و باورهای مجاهدین از گروه های چپ تا عناصر و حلقه های لیبرالو سیکولار طرفدار غرب و همچنین بعضی تحلیل گران و محققین خارجی دلایل و عوامل دیگر را در این ناتوانی و شکست دخیل و اثر گزار می دانند آنها عوامل اصلی شکست مجاهدین در دولت سازی و دولت داری را به التزام و باورهای دینی و مذهبی مجاهدین در امور دولت و سیاست، مخلوط نمودن عنعنات قومی و مذهبی، تشنت، عدم هماهنگی داخلی و دخالت های خارجی ارتباط می دهند و چپاولگری، دزدی، سلاح کشی، تفنگداری، آدم کشی رانیزیکی از علل اساسی ناکارآمدی و اعمال سیاه آنان میدانند.

مجاهدین از زمان شکلگیری شان که با حاکمیت حزب دموکراتیک خلق افغانستان به این نام پا به عرصه فعالیت نظامی گذاشتند و سپس نام مجاهدین در دوران حضور نظامی شوروی و تا دوران حاکمیت و سقوط تا کنون نزدیک گروه فکری و سیاسی یکپارچه، و هماهنگ نیستند نه تنها یکسانی و هماهنگی فکری و عملی در مراحل مختلف این دوره ها میان مجاهدین وجود نداشت، بلکه تضادها و تناقض های گوناگون و پر شمار در برداشتها، دیدگاهها و عملکردهای آنان مشاهده شده است. تشنت و پراگندگی مجاهدین، حتی در برداشتها و تفسیرهای شان از تعالیم و احکام اسلام است که رهبران و تنظیم های مختلف مجاهدین از دولت اسلامی و ویژگیهای این دولت تصویر متفاوت و متعارض ارائه می کردند

یک رهبر و یک تنظیم اسلامی و جهادی مشخصات دولت اسلامی را یک چیز و رهبر و تنظیم دیگر چیز دیگر معرفی می کرد. به عنوان نمونه که عمق تصویر متفرق و ناهمگون مجاهدین را از دولت اسلامی متباز بسازد. در اواخر ثور سیزده هفتاد یک تعدادی از نیم چه با سوادان مجاهدین از وزارت اطلاعات و فرهنگ نزد مولوی محمد یونس خالص رهبر حزب اسلامی شاخه خالص رفته. خالص آنروزها در کابل به سر می برد. هدف آن بوده تا موافقت مولوی خالص را برای ظاهر شدن زنان در پرده تلویزیون غرض خواندن خبر و مطالب دیگر جلب شود. وی در شورای رهبری آن وقت ظاهر شدن زنان را در تلویزیون مغایر با اسلام و خصوصیت یک دولت اسلامی خوانده بود.

اما مولوی خالص نه تنها دلایل این جمع را برای نطافی زنان در تلویزیون نمی پذیرد و آن را غیر شرعی میخواند بلکه در مورد اسلامی بودن و غیر اسلامی بودن دولت گفت: په هغه دولت کی کمونیستان وي، شیعیگان وي، سیکان او هندوانوي اوبه دفترونوکی زنان وي دا دولت اسلامی نه دي. (در آن دولتی که کمونیستان مشارکت داشته باشد، اهل تشیع وجود داشته باشد، سیکها و هندوها باشند و در دفتر هاننان کار کنند، آن دولت اسلامی نیست.)

برهان الدین ربانی ریس تنظیم جمعیت و ریس دولت تنظیمی در سال هفتاد یک در مسجد وزیر اکبر خان می گفت: « من مخالف کارباز ماندگان دولت کمونیستی در نظام اسلامی و موجودیت زنان و دختران در ادارات دولتی و در جاده های شهر کابل هستم ... »

عبدالرب رسول سیاف مسوول تنظیم اتحاد اسلامی و شریک قدرت و دولت در حکومت تنظیمی در تلویزیون با صراحت بیان داشت: (کابل و خاک کابل نجس است آ این شهر را ویران نموده و از خاک پاک و اسلامی پاکستان و اعراب دوباره شهر کابل را ساخت ، اما سیاف و متحدین ، کابل را ویران نمودند و اما اعمار نکردند) .

مسلمان این برداشت و موضع گیری سران جهادی به عنوان سران جهادی از باور، تعلقات و تعصبات مذهبی، اتنیکی آنان ریشه می گرفت. شاخصه دولت اسلامی از دیدگاه آنان همین رعایت ذهنیت و تمایلاتش محسوب می شد بدون آنکه همسانی تمایلات خود را با احکام و تعالیم اسلامی مورد عنایت قرار دهند .